# نقش شيعيان كوفه در دوره امام رضا و امام محمد جواد (ع)

## مشخصات كتاب

مؤلف: عبدالهادي احمدي
ناشر: مجله مشكوة، شماره 35، تابستان 1371

## گروه تاريخ اسلام

شهر كوفه در تاريخ خونبار شيعه جايگاهي ويژه دارد و مردم آن سامان با همه نكوهشهايي كه شده‌اند بيش از تمام مناطق شيعه نشين به نهضتهاي علويان پيوسته‌اند. آنان تا نيمه اول قرن سوم هجري به مثابه هسته قيام و تكيه گاه جنبشهاي علويان نقشي مهم ايفا كردند و قيامهاي نيرومندي را تدارك ديدند. دوستداران امامان شيعه بيش از همه جا در آن شهر تمركز داشتند و جمعيتي انبوه داشتند به طوري كه اين شهر به عنوان شهر شيعه شناخته مي‌شد. شدت علاقه مردم به امامان به حدودي بود كه به عنوان مثال امام باقر عليه‌السّلام را پيامبر كوفه و امام مردم عراق مي‌گفتند و مردم عراق را شيفتگان امام باقر عليه‌السّلام مي‌دانستند و نيز بيشترين اصحاب امامان از مردم كوفه بودند و يا اصالت كوفي داشتند. در دوره امام صادق عليه‌السّلام گروه بسياري از راويان حديث كه اهل كوفه بودند از آن حضرت روايت كرده‌اند و در ضمن شهر كوفه در شمار مراكز مهم نقل حديث بود و محدثان آن مشرب كوفي (عراقي) را كه گرايش شيعي داشت، بر جاي گذاشتند كه راويان نخست آن بيشتر از امام علي عليه‌السّلام و يارانش مانند: معاذ بن جبل، ابي مسعود انصاري، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله انصاري و حذيفة بن يمان روايت كرده‌اند. علاوه بر اين، شهر كوفه تا پايان دوره خلافت امويان مركز سياسي و اداري سرزمينهاي شرقي خلافت امويان (از آذربايجان تا خراسان و ماوراء النهر و رودخانه سند) بود و ماموران اداري و نيروي پادگانهاي آن مناطق از اين شهر تأمين مي‌گرديد. بنابراين بيشتر گسيل شدگان به اين شهرها از پرورش يافتگان شهر كوفه بودند. در كنار اين نيروها، افراد و يا قبايل تبعيدي و فراري از شيعيان كوفه نيز وجود داشتند كه پس از روي كار آمدن زياد بن ابيه در كوفه، و ناكامي قيامهاي مختار و عبدالرحمن بن اشعث و زيد بن علي عليه‌السّلام در اين شهر، از كوفه رانده و يا متواري شدند. اينان حديث شيعه را بازگو مي‌كردند و خود سهم بسزايي در گسترش تشيع در آن مناطق داشتند. از اين رو رشد و شكوفايي انديشه شيعه در ايران تا ماوراء النهر و رودخانه سند، مديون تلاش شيعيان كوفه بود. با اين همه، بدون شك شيعيان كوفه در تلاشها و فعاليتهايشان از راهنماييهاي امامان بي‌بهره نبودند، اگر چه آن معصومان پس از شهادت امام حسين عليه‌السّلام به ظاهر ديگر بار به قيامهاي اين شهر توجهي نشان ندادند اما با خواص از شيفتگان ارتباط داشتند و براي سرو سامان دادن به فعاليتهاي پيروان اهل بيت نمايندگاني داشتند كه هر يك در جاي خود اهميت ويژه‌اي دارد. چهره برجسته شيعيان كوفه در دوره امامت امام رضا و امام جواد عليهماالسلام «صفوان بن يحيي» بود كه تا سال 210 ه.ق زندگي كرد.

## صفوان بن يحيي

### اشاره

وي از موالي قبيله بجيله و با كنيه ابومحمد معروف بود و در شهر كوفه «سابري» مي‌فروخت و شاگرد عبدالرحمن بن حجاج بجلي سابري فروش، نماينده امام صادق (ع)، بود صفوان از اصحاب و فقهاي بزرگ دوره امام موسي بن جعفر عليه‌السّلام و نماينده امام رضا و امام جواد عليهماالسلام در شهر كوفه به شمار مي‌رفت. وي در سرسپاري به كردگار و پارسايي جايگاهي ويژه داشت و در پيشگاه ائمه شيعيان مورد اعتماد فراوان بود و كتابهاي فراواني از خود به جاي گذاشت، از جمله: كتاب الاداب و التجارات غيرالاول و الشراء و البيع كه به احتمال قوي بايد در موضوع پيشه وري و براي راهنمايي پيشه وران شيعه نگاشته شده باشد، زيرا شيعيان در بازارها به ويژه بازار شهر كوفه كه در مسير راه تجارتي سرزمينهاي ايران و شام و عربستان و بندر بصره قرار داشت و اقتصاد آن با رونق بود، نقش فعالي داشتند و عهده‌دار حرفه‌هايي با اهميت بودند، مانند: صرافي، تجارت، كرايه وسايل حمل و نقل (شتر، قاطر، الاغ)، كه آنان را با ديگر سرزمينهاي اسلامي ارتباط مي‌داد. بازار كوفه تخصصي بود به اين صورت كه صاحبان هر حرفه در محلي خاص تمركز يافته بودند و بازاريان داراي تشكيلات صنفي بودند و احتمالاً اصحاب امامان با توجه به شرايط خفقان از طريق همين تشكيلات صنفي افراد را جذب مي‌كردند كه پيشوايان هر صنف و مراحل و مراسم ورود به آن بيانگر اين موضوع مي‌تواند باشد. از اين رو بازار اهميت ويژه‌اي در فعاليتهاي شيعه و گروههاي مخالف عباسيان داشت و خلفاي عباسي نيز براي رديابي مخالفان جاسوسهايي در بازارها مي‌گماردند. اما متأسفانه در پژوهشها از فعاليتهاي صفوان بن يحيي در اتحاديه‌هاي صنفي كوفه، آگاهي كافي به دست نيامد كه اميد است محققان در اين زمينه تحقيقات بيشتري ارائه دهند.

### پيشينه تلاشهاي سياسي صفوان بن يحيي

صفوان در دوره امامت موسي بن جعفر (ع) در شهر كوفه، مي‌زيست و در ميان شيعيان از اعتبار خاصي برخوردار بود، زيرا رهبران گروه«واقفه» براي جلب نظر وي وعده پول فراوان داده بودند و او مخالفت كرده بود و خود را از فرو رفتن در باتلاق واقفه به سلامت داشته بود، از اين رو براي شناختن هر چه بيشتر صفوان بايد با گروه واقفه و فعاليتهاي آنان در شهر كوفه و حوادث مؤثر بر فعاليتهاي اين گروه از شيعيان، آشنا شويم. گروه واقفه كه پس از شهادت حضرت موسي بن جعفر (ع) با انگيزه دنيا طلبانه به وجود آمده بود، چهره غاليانه به خود گرفت و براي مدتي شيعيان كوفه، بغداد و مصر را به خود مشغول داشت آنان در شهر كوفه قدرت بيشتري داشتند و عمر سياسي آنان در اين شهر كه زمينه انحراف بيشتري در آن وجود داشت، به درازا كشيد و هر چند گاه در چهره‌هاي مختلف جلوه مي‌كردند و سبب نگراني امامان و شيعيان مي‌شدند. اينگونه انحرافها ناشي از فضاي خفقان آور و شرايط سخت پنهانكاري در ميان شيعيان بود كه باعث كندي ارتباطات ميان شيعيان، و شيعيان ورهبري مي‌شد و نظارت رهبري را بر افرادي كه مسؤوليتهايي را عهده‌دار بودند، كمتر مي كرد در اين وضعيت برخي كج انديشان، به فرصت‌طلبي گرايش يافتند و در اين راه از موج اجتماعي و سياسي غلو كه مدتي بود جامعه اسلامي را در خود فرو برده و شورشهاي نيرومندي (سنباديه 137 ه.ق، زاونديه 142 ه.ق، استاذسيس 150 ه.ق، مقنعيه 159 تا 161ه.ق) را به وجود آورده بود، بهره گرفتند و خود خواهي‌هاي شخصي و گروهي را در پس پرده غلو پوشيده داشتند. به هر حال اوج راهيابي انحراف و غلو در دوره امامت امام موسي بن جعفر عليه‌السّلام بود كه پس از شهادت آن حضرت چهره آشكاري به خود گرفت. گرچه امام كاظم عليه‌السّلام پس از امام صادق عليه‌السّلام موضع شديدتري در رويارويي با انحراف در پيش گرفت و افراد منحرفي چون «محمد بن بشير» را «مهدورالدم» اعلام كرد، اما در سركوبي كامل اين انديشه‌ها توفيق كامل نيافت و پس از شهادتش منحرفان نقاب از چهره برداشتند و 56 تن از 328 تن اصحاب آن حضرت را به انحراف كشانيدند. در اين ميان شهر كوفه يكي از مراكزي بود كه در آتش اين انحراف مي‌سوخت و سردمداران اين انحراف محمد بن بشير و علي بن ابي حمزه بطائني موالي انصار و حيّان السّراج بودند.

## محمد بن بشير

محمد بن بشير در حيات موسي بن جعفر (ع) حركت منحرفانه خود را آغاز كرد. او نماز، روزه، حج، زكات و برآوردن ديگر واجبات را رد كرد و آميزش با محارم و همجنس بازي و آزادي جنسي را روا دانست. او به قرآن استناد مي‌كرد و به تناسخ و اختيار معتقد بود. وي پس از شهادت حضرت اين انديشه را كه امام وفات نيافته و غايب است تبليغ مي‌كرد. امام پيش از شهادتش از محمد بن بشير بيزاري جست و بر او نفرين كرد و فرمود: خدايا مرا از[شرّ]او آسوده كن و در جاي ديگر به يكي از يارانش فرمود: به خدا سوگند، خون او براي تو و براي كساني كه[سخنان منحرفانه]را از او بشنوند، حلال است. اما ابن بشير كشته نشد و پس از شهادت آن حضرت در كنار گروه واقفه قرار گرفت و مدعي بود كه امام (ع) وفات نيافته و غايب است و خود را وصي حضرتش معرفي كرد و براي اثبات مدعاي خويش عروسكي همانند امام در خانه خود ساخته و به مردم مي‌نماياند. او شعبده‌بازي ماهر بود و كارهاي خارق العاده مي‌كرد كه پيش از آن كسي نديده بود. او موفق شد، جمعي را فريب دهد و به دنبال خود بكشاند و گروهي تحت عنوان «بُشريه» به راه انداخت. شهرت و مهارت ابن بشير در شعبده‌بازي و انجام كارهاي خارق العاده سرانجام او را به دربار هارون كشانيد او توسط هارون شكنجه شد و سپس به قتل رسيد

## حيان السراج (زين دوز)

حيان زين دوز، قوام (نماينده) امام در شهر كوفه بود. وي زماني كه امام در زندان هارون گرفتار بود،سي هزار دينار زكات اموال خاندان اشعث را در دست داشت و با آنها معامله كرد و خانه و غلات خريد. حيان به اين كار بسنده نكرد و پس از شهادت آن حضرت، وفاتش را انكار كرد و در ميان شيعيان اينگونه تبليغ مي‌كرد كه حضرت موسي بن جعفر عليه‌السّلام هميشه جاويد و قائم است.

## علي بن حمزه بطائني

علي بن ابي حمزه يكي ديگر از نمايندگان حضرت موسي بن جعفر عليه‌السّلام در شهر كوفه بود. وي در دوره امامت آن حضرت رفتاري كجدار و مريض داشت، به گونه‌اي كه حضرتش او و ديگر يارانش را به «الاغ» تشبيه كرد. علي پس از شهادت امام (ع) بيش از سي هزار دينار از اموال آن حضرت را در دست داشت و به گروه واقفه پيوست. شكل گيري گروه واقفه به انشعاب افراد بالا محدود نمي‌شد بلكه اين موج شهرهاي بغداد و مصر و احتمالاً ديگر مناطق را در بر گرفته بود. اما اينكه منحرفان اين شهرها در چه سطحي از ارتباط بودند، اطلاعي در دست نيست و تنها از ارتباط واقفه كوفه و بغداد مي توان نام برد كه مركز اين فتنه گريها به شمار مي‌رفت. گروه واقفه در كوفه و بغداد با هم ارتباطي نزديك داشتند. علي بن ابي حمزه و زياد بن مروان قندي، رهبر گروه واقفه بغداد، متحداً از طريق تطميع اصحاب بويژه بزرگان اصحاب حضرت در صدد جذب آنان بودند از آن جمله به يونس بن عبدالرحمن وعده ده هزار دينار داده بودند اما توفيق نيافتند و در پراكنده كردن ياران امام رضا عليه‌السّلام ناكام ماندند و سرانجام با تلاش ياران وفادار امام و پايمردي يونس بن عبدالرحمان و حمايت حضرت از او و طرد و تحريم زكات و مجالست با واقفه توسط حضرت، فتنه فتنه‌گران بغداد و ديگر شهرها بزودي خاموش شد، امام واقفه كوفه به حيات خود ادامه دادند و جمع بسياري را به انحراف كشانيدند و بحثهاي فراواني با امام رضا عليه‌السّلام به راه انداختند، و سرانجام گروه واقفه كوفه كه علي بن ابي حمزه بطائني رئيس آنها بود، و سماعة بن مهران و حسين بن ابي سعيد مُكاري (كرايه چي) كه بر انديشه‌هاي منحرفانه خود ايستادگي مي‌كردند بر اثر تلاش شيعيان وفادار امام رضا عليه‌السّلام به بغداد متواري شدند و به فقر و تنگدستي افتادند. و پس از مدتي فراموش شدند. محمد بن بشير كه كارش بالا گرفته و به دربار هارون راه يافته بود، به عنوان زنديق به بدترين صورت كشته شد و علي بن ابي حمزه نيز زماني كه امام در مرو بود (201ـ 203 ه.ق) از دنيا رفت و «حيان سراج» نيز از دنيا رفت و ده هزار دينار از اموال موسي بن جعفر عليه‌السّلام كه در اختيارش بود به امام رضا عليه‌السّلام بر گردانده شد. از تاريخ دقيق شكست قطعي قدرت واقفه كوفه اطلاعي در دست نيست اما بي‌شك، پيش از شهادت امام رضا (ع) به حيات سياسي آنان در كوفه خاتمه داده شده است. در كنار درگيريهاي دروني، شيعيان عراق وارد دوره جنگهاي امين و مأمون (195ـ 198 ه.ق) شدند و مردم شهر كوفه ناگزير از پذيرفتن آسيبهاي جنگ بودند و در نتيجه، مردم به فقر و تنگدستي افتادند و حكومت امين و يا مأمون نيز در شهرهاي عراق پايه استواري نداشت. از اين رو زمينه قيام آماده بود و سرانجام «محمد بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن حسن بن حسين عليه السلام» معروف به «ابن طباطبا» از اين فرصت سود جست و بناي قيام را در كوفه (جمادي الاخر/199ه.ق) گذاشت. وي يكي از ياران خود «سرّي بن منصور» معروف به ابي سرايا را كه مردي شجاع بود، مأمور جنگ كرد. ابي سرايا بزودي سرزمينهاي وسيعي را به تصرف در آورد كه از مداين تا فارس و يمن را در بر مي‌گرفت، طالبيها و علويان از هر سو راهي كوفه شدند و به حمايت از قيام برخاستند و چهار تن از برادران امام رضا عليه‌السّلام به نامهاي احمد و اسماعيل و زيد و ابراهيم نيز به قيام پيوستند. از آن ميان اسماعيل به حكومت فارس و زيد به حكومت اهواز و سپس بصره رسيد و ابراهيم حكومت يمن را به دست آورد. قيام از حمايت وسيع مردم و توانگران و معاريف شهر كوفه برخوردار بود و سربازان بي‌شماري داشت. ابوالفرج رقم اغراق آميز دويست هزار نفر را ذكر مي‌كند. به هر حال قيام كنندگان بيش از ده ماه دوام نياوردند و سرزمينهاي عراق تا فارس را از دست دادند. شيعيان امام رضا عليه‌السّلام علي رغم شركت برادران امام و ديگر علويان در قيام ابي سرايا، در اين قيام شركت نكردند، لذا قيامگران در مسير ضدّيت با شيعه افتادند و هيچ بعيد نيست كه جعفر بن بشير كه يكي از اصحاب سرشناس امام بود، در همين زمان مورد اذيت و آزار بوده است و يونس بن عبدالرحمن نيز كه از ياران خاص امام رضا عليه‌السّلام بود، در همين زمان تحت تعقيب قيامگران بويژه زيد برادر امام قرار داشت. فرمايش امام رضا عليه‌السّلام به زيد پس از شكست قيام نيز بيانگر همين موضوع است: اي زيد! چنانچه به شيعيان ما رسيدي از تحقير و اهانت آنان بپرهيز كه نور تو از بين مي‌رود. اي زيد! شيعيان ما كساني هستند كه مردم به آنان كينه مي‌ورزند و دشمني مي‌كنند و خون و دارايي آنان را به خاطر محبتشان به ما و اعتقادشان به ولايت ما، حلال كرده‌اند. پس اگر تو به آنان بدي كني به خود ستم كرده‌اي و جايگاهت را از بين برده‌اي. حضرت خود نيز با آگاهي از ناكامي قيام و به احتمال قوي براي دور ماندن از عواقب ناكامي آن، زماني كه علويان طرفدار قيام شهر مدينه را به تصرف درآورده بودند شهر را ترك كرده و در «حمراء» نزديك مدينه رفته بود. و بيعت با شورشيان را رد كرد و در پاسخ به آنها فرمود: اگر بيست روز بگذرد خواهم آمد... و سرانجام طولي نكشيد كه شورشيان از شهر مدينه رانده شدند. پس از شكست قيام ابي سرايا، قيام محمد بن جعفر در مكه آغاز شد كه مورد حمايت زيديه جاروديه و علويان و فراريان قيام ابي سرايا قرار گرفت. قيامگران پس از چندي به دست عباسيان از شهر مكه رانده شدند و پس از آن به جنگ و گريزهايي با هارون بن مسيب والي مدينه پرداختند. والي مدينه از امام رضا عليه‌السّلام درخواست كرد كه حضرتش نزد محمد بن جعفر برود و او را از جنگ باز دارد. امام در اين ملاقات انحراف و ناكامي قيام را به محمد بن جعفر گوشزد كرد. اما از اين ملاقات نتيجه‌اي نگرفت و محمد بن جعفر مبارزه خود را ادامه داد. با اين همه، امام از پاي ننشست و پيش آخرين پيكار كه منجر به هزيمت و كشتار ياران محمد بن جعفر شد، يكي از ياران خود «مسافر» را نزد محمد بن جعفر فرستاد تا از طريق ارائه داستان خوابي به محمد بن جعفر بفهماند، كه براي جلوگيري از شكست و كشتار از مقابله با هارون بن مسيب، پرهيز كند. اما اينگونه نشد و محمد بن جعفر به مقابله با هارون بن مسيب برخاست و شكست خورد و بسياري از يارانش به قتل رسيدند، و سرانجام محمد بن جعفر در پايان موسم حج خود را تسليم «عيسي بن زيد جلودي» كرد و در (20 ذيحجه 200 ه.ق) در برابر مردم و جلودي و رجاء بن أبي ضحاك پسر عموي فضل بن سهل، بيعت خود را پس گرفت و برخلافت مأمون گردن نهاد. اما، موضع امام نسبت به قيام محمد بن جعفر روشن و در عين حال دلسوزانه بود. حضرت پس از رانده شدن محمد از مكه با عموي خود در مكاني كه مشخص نيست، ملاقات كرد و به او انحراف و ناكامي قيام را گوشزد نمود. پس از اين ملاقات گويا رابطه امام و محمد بن جعفر به تيرگي گراييد، زيرا امام زماني كه خواست «مسافر» را براي جلوگيري از شكست و كشتار نزد محمد بن جعفر بفرستد، نخواست مطلبي از جانب خود بگويد، كه اين امر از لحاظ امنيتي نيز قابل توجيه است و اطلاعات وسيع امام از كم و كيف سپاه عباسيان را نيز به دست مي‌دهد. به هر حال، در هم شكسته شدن قيامهاي ابي سرايا و محمد بن جعفر و قوت گرفتن قيام «ابراهيم بن موسي» برادر امام رضا عليه‌السّلام در يمن، سرانجام دامنگير حضرت شد و امام پس از به جاي آوردن حج آن سال كه امام جواد عليه‌السّلام را نيز به همراه داشت و پس از پايان يافتن قيام محمد بن جعفر به مرو فرا خوانده شد. در اين سفر «رجاء بن ابي ضحاك» كه تا پايان قيام محمد بن جعفر در مكه بود، و علوياني چند كه احتمالاً محمد بن جعفر نيز در ميان آنان بوده است، حضرت را در اين سفر همراهي مي‌كردند. پس از فروپاشي قيامهاي ابي سرايا و محمد بن جعفر و فراخوانده شدن حضرت امام رضا عليه‌السّلام به مرو و تحميل شدن ولايتعهدي بر آن حضرت، شيعيان كوفه با موجي ديگر به رهبري عباس برادر امام و برادر ابي سرايا (202 ه.ق) روبرو شدند كه خلافت مأمون و ولايتعهدي امام را تبليغ مي‌كردند و از جانب حسن بن سهل تقويت و حمايت مي‌شدند. شيعيان در برابر اين رويداد نقشي بارز ايفا كردند و از همكاري با حسن بن سهل و عباس سرباز زدند و اعلام كردند كه: اگر تنها براي برادرت دعوت مي‌كني، با شما هستيم. ما را به مأمون نيازي نيست. عدم همكاري شيعيان امام رضا عليه‌السّلام با حسن بن سهل و عباس برادر امام به اندازه‌اي مهم بود كه طبري و ابن اثير نتوانستند آن را ناديده انگارند، اگر چه در منابع شيعه در اين باره حديثي به چشم نخورده است، اما اين موضع را مي‌توان در راستاي حركت شيعه جاي داد و موضع شيعيان كوفه با سخنان امام در نيشابور كه امامت و ولايت خود را بيان داشت و گردن نهادن بر آن را تنها راه رستگاري اعلام كرد، تطبيق مي‌كند. حركت هدايت شده عباس برادر امام در شهر كوفه با توجه به شعارهاي آن مي‌تواند دليل روشني بر قدرت و اهميت شيعيان امام رضا عليه‌السّلام در كوفه باشد و عباس با همين تكيه گاه و با هدف مبارزه با مخالفان مأمون كه در بغداد بودند، اين حركت را در كوفه بنا گذاشت و به احتمال قوي از كم و كيف نيروها و دارايي شيعه، بويژه موقعيت صفوان بن يحيي آگاهي داشته است. به هر حال برنامه مأمون كه مي‌خواست در رويارويي با عباسيان عراق از علويان و شيعيان امام رضا (ع) به سود خود بهره ببرد نقش بر آب شد و سرانجام ابي عبدالله برادر ابي سرايا كشته شد و عباس بن موسي و «علي» فرزند محمد بن جعفر از برابر هجوم ابراهيم بن مهدي كه داعيه خلافت داشت، گريختند. اگر چه مأمون در جلب همكاري شيعيان امام رضا عليه‌السّلام ناكام ماند، اما توانست با مطرح كردن ولايتعهدي امام و نرمش در برابر علويان قيام ابراهيم بن موسي را فرونشاند و بخشي از علويان را هر چند موقت به سوي خود جذب كند. اما نتوانست از تضاد علويان با عباسيان سود برد و حكومت خود را ثبات بخشد، و سرانجام به عباسيان گرايش يافت و براي نشان دادن حسن نيت به عباسيان بغداد «فضل بن سهل» را كه از ايرانيان بود، از ميان برداشت و امام رضا عليه‌السّلام را در پايان صفر 203 ه.ق شهيد كرد و خبر آن را به عباسيان بغداد رسانيد و خود به بغداد شتافت و فتنه ابراهيم بن مهدي را خوابانيد و به عباسيان عراق پيوست و بتدريج علويان را كنار گذاشت و سرانجام با قيام عبدالرحمن بن احمد علوي 207 ه.ق در يمن، ارتباط خود را با علويان قطع كرد. حوادث و ناآراميهاي شهر كوفه كه در سالهاي آخر امامت امام رضا عليه‌السّلام روي نمود و درگيريهاي دروني گروه واقفه كه پيشتر به آن اشاره شد، نشان مي‌دهد كه شيعيان كوفه در معرض آزمايش بزرگي قرار داشته‌اند كه كمترين اشتباه به تباهي و كشتار آنان منجر مي‌گرديد. در اين دوران پر مخاطره صفوان بن يحيي نمايندگي امام رضا (ع) در شهر كوفه را به عهده داشت كه توانست به سلامت اين حوادث را پشت سر گذارد. وي به احتمال قوي در اين راه از حمايتهاي خاندان اشعث برخوردار بوده است، زيرا صفوان با جعفر بن محمد بن اشعث كه از شيعيان بود و از افراد با نفوذ دستگاه خلافت عباسي به شمار مي‌رفت، ارتباط نزديك داشت. به هر حال، صفوان پس از شهادت امام وارد دوره تازه سياسي گرديد و با بحرانهاي دروني ديگري كه بيشتر ناشي از فقدان امام رضا عليه‌السّلام و كودكي امام جواد (ع) بود، روبرو گرديد. شهادت امام رضا (ع) آرزوهاي برخي از گروههاي شيعه را كه به ولايتعهدي امام اميد بسته بودند، بر باد داد و كودكي امام جواد عليه‌السّلام نيز براي برخي قابل توجيه نبود. از اين رو جامعه شيعه را بحران فرا گرفت و انشعابهاي گوناگوني بروز كرد و نگرانيهاي فراواني به بار آمد و پيروان وفادار امام جواد (ع) را در برابر آزمايشي بزرگ قرار داد. برخي گروه «مؤلفه» را تشكيل دادند كه نخست امامت امام رضا عليه‌السّلام را پذيرفته و شهادت موسي بن جعفر عليه‌السّلام را تأييد كرده بودند، اما پس از شهادت امام رضا عليه‌السّلام، امامتش را انكار كردند و آخرين امام را حضرت موسي بن جعفر عليه‌السّلام دانستند. گروهي ديگر نام «محدثه» به خود گرفتند و اصحاب حديث «اهل ارجاء» بودند كه به خاطر مصالح سياسي و بصورت ساختگي پيرو امام موسي بن جعفر عليه‌السّلام شده و پس از آن به امامت امام رضا عليه‌السّلام گراييده بودند، پس از شهادت امام به عقيده ارجاء برگشتند و امامت حضرتش را رد كردند و جمعي ديگر امام جواد عليه‌السّلام را كودك و نابالغ شمرده و پيروي از حضرتش را نامعقول و غير متعارف دانسته و احمد بن موسي ـ برادر امام ـ را پس از امام رضا عليه السلام، امام دانستند. علاوه بر اينها نيرومندترين گروه زيديه كه به نظر مي‌رسد، پيروان ابي جارود باشد، به خاطر مصالح سياسي و پس از فروپاشي قيام محمد بن جعفر و ولايتعهدي امام به صفوف شيعيان امام پيوسته بودند، بار ديگر پس از وفات آن حضرت به انديشه «زيديه» بازگشتند. اين گروه به احتمال قوي بايد همان كساني باشند كه پس از شكست محمد بن جعفر به امام رضا عليه‌السّلام گرويدند. به هر حال بحث و اختلاف پيرامون پيشوايي امام جواد عليه‌السّلام به حدي بالا گرفت كه بيش از هشتاد تن از علما و فقهاي بغداد و ديگر شهرها براي روشن شدن وضع در موسم حج راهي مدينه گرديدند و خدمت امام مشرف شدند و پيرامون دانش حضرت پرسشها كردند. ناآرامي به اينجا ختم نشد و تا سه سال بعد از امامت آن حضرت 206 ه.ق ادامه يافت. آخرين گروه جمعيتي بودند كه احتمالاً در موسم حج راهي مكه شده و از مناطق مختلف گرد آمده بودند، حضور امام رسيدند و پرسشهاي فراواني از آن حضرت كردند. در كنار اين كجرويهاي ذكر شده دو فتنه نيز وجود داشت كه سردمداران آنان هاشم بن ابي هاشم و ابوعمر و جعفر بن واقد و ابي سمهري، و ابن ابي زرقاء بودند. هر چند زمان دقيقي از ناآراميهاي اين پنج نفر گزارش نشده ولي بايد در نخستين سالهاي امامت امام جواد عليه‌السّلام باشد كه انشعابها و كنكاش در ميان شيعيان رخ نموده بود و هنوز بر اوضاع مسلّط نشده بودند. شيعيان امام جواد عليه السلام، علاوه بر اين حركتهاي ناروا و فتنه جويانه، با گروه «فطحيه» كه به امامت عبدالله فرزند امام جعفر صادق عليه‌السّلام عقيده داشتند، ناگزير از رويارويي بودند. اينان بيشتر در كوفه مي‌زيستند و در دانش و پرهيزكاري چهره‌هاي برجسته‌اي بودند، از ميان آنان محمد بن وليد خزاز و معاوية بن حكيم و مصدق بن صدقه و محمد بن سالم بن عبدالحميد و علي بن حسن بن علي بن فضال و علي بن اسباط را مي‌توان نام برد كه در حاشيه گروه شيعيان امام جواد عليه‌السّلام قرار داشتند و پيروان حضرت با آنان در ارتباط بودند و از جانب امام و پيروانش در نكوهش آنان سخني نيز نيامده است. اين شواهد در مجموع نشان مي‌دهد كه فطيحه تنها گروهي بودند كه پيروان امام با آنها اينگونه رابطه داشتند. با اين همه شيعيان حضرت به اين نوع ارتباط بسنده نمي‌كردند و در پي راهنمايي و هدايت و جذب آنان از هيچ كوششي فروگذار نمي‌كردند. سرانجام همه آنها جز علي بن حسن بن علي بن فضال دست از كجروي برداشتند و در راستاي حركت شيعه قرار گرفتند. و ابن فضال نيز در اين راه باقي نماند و در دوره امام هادي عليه‌السّلام به گروه شيعيان حضرت پيوست. منابع حديث از چگونگي جذب اين افراد سخني نمي‌گويند و از ادامه بحث پيرامون آن خودداري كرده‌اند و تنها درباره علي بن اسباط سخن كوتاهي وجود دارد و به نامه‌نگاري علي بن مهزيار با وي اشاره مي‌كند كه سرانجام به جرگه شيعيان مي‌پيوندد. با تلاش امام جواد عليه‌السّلام و پيروانش فتنه‌ها فرو نشانده شد و امام فرصت يافت تا به گونه بهتري شيعيان پدرش را سازمان داده و كنترل كند به طوري كه پس از شهادتش در 220 ه. انشعابي ميان پيروانش رخ نداد و همه به پيشوايي امام علي النقي عليه‌السّلام گردن نهادند، جز يك نفر كه براي مدت كوتاهي پيرو فرزند ديگرش «موسي» گرديد و آن هم پس از اندك زماني پشيمان شد و امامت امام علي النقي عليه‌السّلام را پذيرفت و به جمع شيعيان آن حضرت پيوست. اكنون كه به وضع آشوب زده شيعيان در سالهاي نخستين امامت امام جواد (ع) آشنا شديم، نظري به گروههاي منحرف كوفه در اين دوره نيز شايان توجه است كه گرچه پيرامون وضعيت دروني شيعه و چگونگي رويارويي با اين رخدادها سخن بسنده‌اي نيامده است و پژوهشگر را پشت درهاي بسته قرار مي‌دهد، به يقين مي‌توان گفت كه اين كجرويها و فتنه جوييها به خصوص حركت فتنه جويانه هاشم بن ابي هاشم و هوادارانش در حركت شيعيان آن سامان بي‌تأثير نبوده است. زيرا هاشم كه فرجامش در تاريكي تاريخ قرار دارد، شاگرد «محمد بن بشير» و ادامه دهنده راه او بوده كه در كوفه مي‌زيست و در آن شهر بناي فتنه‌گري را گذاشته بود و تنها پس از اين كه كارش بالا گرفت به بغداد رفت و جذب دربار خليفه گرديد و سرانجام طولي نكشيد كه اعدام شد. از اين رو پي‌جويي هاشم كه محل زندگاني و پرورش وي روشن نيست، تنها از تعقيب استادش امكان پذير مي‌باشد كه به يقين بيشترين سالهاي فتنه‌گري خود را در كوفه سپري كرده بود. بنابراين هاشم بايد پيش از جذب ابن بشير به بغداد به او پيوسته باشد و از آنجا كه وي شاگرد ابن بشير بود بايد سالهاي درازي را به استاد خدمت كرده باشد. از اين رو محل زندگي هاشم را كوفه مي‌توان ذكر كرد و اين شهر را پايگاه طبيعي فتنه جوييهاي بعدي وي مي‌توان به شمار آورد. با اين وصف بعيد به نظر نمي‌رسد كه هاشم پس از كشته شدن استاد به خوزستان رفته باشد زيرا امام جواد (ع) طي سخناني در حضور علي بن مهزيار ـ كه پس از فوت عبدالله بن جندب، وكيل امام موسي كاظم و امام رضا عليهماالسلام در اهواز، نماينده حضرتش در اهواز بود ـ بر ابوعمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابي هاشم نفرين نمود و آنان را ادامه دهنده راه ابوخطاب معرفي كرد و به علي بن مهزيار فرمود: اي علي از نفرين بر آنان خارج مشو. و گويا در همين زمينه امام در پاسخ به نامه ابن مهزيار كه امام را از توفيق بر مخالفان خبر مي‌داد مي‌فرمايد:.... بسيار خوشحال شدم، خدا ترا خوشحال كند از خداي برگرداننده (كافي) و دفع كننده اميدوارم كه مكر هر مكر كننده‌اي را به خودش برگرداند. بنابراين، سرانجام دفتر فتنه جوييهاي هاشم بن ابي هاشم و ديگر هواخواهان او بسته شد و پس از آن سخني از آنان در منابع شيعه نيامده است. سرانجام صفوان كه نزديك به سه دهه نمايندگي امام رضا (ع) و امام جواد (ع) را در شهر كوفه به عهده داشت، توانست مشكلات و حوادث گوناگون را پشت سر گذارد و شيعيان را بخوبي راهبري كند و بي‌گمان در اين راه از ياري افرادي مانند: محمد بن سنان، علي بن نعمان دوست نزديك وي و ايوب بن نوح و جعفر بن احمد بن ايوب و حسن بن موسي و محمد بن الحسين بن ابي الخطاب برخوردار بوده است و در پايان، اين مرد بزرگوار و پارسا پس از سالها تلاش خستگي ناپذير بار امانت را بدوش محمد بن سنان گذاشت و خود در سال 210 ه. ق چشم از جهان فرو بست امام پس از وفات وي بارها از او به نيكي ياد كرد. حضرت مي‌فرمايد: «... او هيچ گاه با من و پدرم مخالفت نورزيد.»

## محمد بن سنان

### اشاره

محمد بن حسن بن سنان از خاندان زاهر و موالي عمرو بن حمق خزاعي بود كه با كنيه ابوجعفر خوانده مي‌شد. وي در كودكي پدر را از دست داد و با نياي خويش يعني «سنان» زيست و به نام او شهرت يافت. زندگي سياسي وي از دوره امامت امام صادق عليه‌السّلام آغاز مي‌شود و نام وي در رديف كساني قرار مي‌گيرد كه حضور آن حضرت رسيدند كه خود نشان دهنده اعتماد امام به او، و اعتبار او در پيشگاه امام است، اگر چه زمان ورود وي به جرگه ياران و راويان آن حضرت مشخص نيست، اما به ميان آمدن نام وي با ذكر روايتي از مفضل بن عمر و يونس بن يعقوب كه خود موقعيتي ممتاز داشتند و با نوع روايتي كه از مفضل نقل مي‌كند، اين احتمال را قوت مي‌بخشد كه وي جزو گروه مفضل بوده و در آن گروه پرورش سياسي يافته است. وي علاوه بر اين، در جريان درگيريهاي اعتقادي سياسي دروني شيعيان نيز بوده است كه از يونس بن يعقوب روايت مي‌كند. وي در اين روايت سخن از ناآراميهاي گروه «مؤلفه» به ميان مي‌آورد كه در دوره امام صادق عليه‌السّلام خودنمايي كرده بودند. ابن سنان پس از وفات امام صادق عليه‌السّلام (148 ه) در كنار پيروان حضرت موسي بن جعفر عليه‌السّلام قرار گرفت و گويا در اين دوره در روند حوادث كوفه نقش مهمتري به عهده داشت، زيرا امام يك سال پيش از اين كه به بغداد فرا خوانده شود (179 ه)، او را نسبت به بروز مخالفت با امامت امام رضا عليه‌السّلام هشدار داد كه محمد در پيشگاه حضرت سوگند ياد كرد و گفت: اگر زندگيم به درازا كشد، آنچه را كه حق ايشان است، تسليم كنم و به پيشوايي وي اقرار نمايم. اگر چه روايتگر اين سخن خود محمد بن سنان است كه حضور امام رسيده است و روايت ديگري در تأييد آن نداريم، با اين همه، اين سخنان در راستاي نيك انديشي و سلامت اعتقاد وي مي‌تواند جاي گيرد و در ضمن نشان مي دهد كه از جانب امام عهده‌دار مسؤوليتي بوده و نزد شيعيان كوفه از اعتبار برخوردار بوده است. به هر حال محمد فتنه‌هاي نخستين روزگار امامت امام رضا عليه‌السّلام را با حفظ سلامت انديشه‌اش پشت سر گذاشت و به پيشوايي علي بن موسي عليه‌السّلام گردن نهاد و بارها به حضور آن امام رسيد و از حضرتش روايت كرد. روايتهاي ابن سنان به رويدادها و وضعيت دروني پيروان امام در شهر كوفه توجه چنداني ندارد و تنها سخن از اختلاف ميان وي و صفوان و دوستانش ايوب بن نوح و فضل بن شاذان به چشم مي‌خورد و در اين رابطه صفوان از او به عنوان «پرواز كننده» ياد مي‌كند و مي‌گويد: «... محمد بن سنان تلاش كرد كه بيش از يك بار پرواز كند كه ما بال او را كوتاه كرديم و در كنار ما باقي ماند». و در جاي ديگر مي‌گويد: «محمد بن سنان از پرواز كنندگان بود و ما بال او را كوتاه كرديم». ايوب بن نوح كه خود نيز از محمد بن سنان روايت دارد، از بازگو شدن حديثهاي محمد و گسترش يافتن آن جانب احتياط را گرفته و مي‌گويد: «... روا نمي‌دانم كه حديثهاي ابن سنان را روايت كنم». آخرين فرد فضل بن شاذان است كه از ديگران لحني شديدتر دارد و به يكي از دوستانش مي‌گويد: «تا وقتي زنده هستم، روا نمي‌دانم كه حديثهاي محمد بن سنان را به نقل از من روايت كنيد». وي علاوه بر اين در برخي كتابهايش از او به عنوان «دروغگوي مشهور» ياد كرده است. روايتها، اختلافهاي دروني را همين اندازه بيان مي‌كند و ما را بيش از اين به عمق حوادث درون گروهي راه نمي‌دهد و پرسشهاي بسياري را بي‌پاسخ مي‌گذارد. گذشته از اين، اختلاف و علل آن نيز در روشني تاريخ قرار ندارد و تنها يك روايت از امام رضا عليه‌السّلام نقل شده است كه اشاره‌اي بر مبارزه قدرت دارد و گويا در همين زمينه بوده است. گرچه سخنان آن حضرت را نيز به زمان مشخصي نمي‌توان محدود كرد و مخاطبان آن نيز معلوم نيست اما از آنجا كه سخن منحصراً از اختلاف در رهبري به ميان مي‌آورد و در اين مورد نيز تنها از اختلاف صفوان و ابن سنان گزارش شده است، از اين رو به نظر مي‌رسد كه سخن امام در همين موضوع باشد و مسأله به اندازه‌اي اهميت داشته است كه امام ناگزير از موضعگيري شده است. به هر حال، سخن امام از اينجا آغاز مي‌گردد كه فرمود: «دل بستن به رياست، براي دين مسلمان زيانبارتر از يورش دو گرگ گرسنه به گله بي‌چوپان است» و سپس مي‌افزايد: «ليكن صفوان به رياست دل نبسته است». امام در پايان، اتهام دل بستن به رياست را از صفوان دور كرد و به نظر مي‌رسد كه با پا در مياني امام اين مسايل فروكش مي‌كند، زيرا محمد بن سنان به همراه صفوان به صورت مشترك در شهر مكه به پيشگاه امام مشرف شدند (196ه) و از آنجا به مدينه رفتند و خدمت امام جواد عليه‌السّلام رسيدند كه هيجده ماه بيش نداشت، و در شهر كوفه نيز رفت و آمد داشتند و گويا بعدها ايوب بن نوح و فضل بن شاذان در مجلس وي حضور يافته و از او حديث روايت كرده‌اند. جالب توجه اين است كه ابن سنان در واكنش به نكوهش اين افراد هيچ سخني نگفته و به آرامي فعاليتهاي خود را ادامه مي‌داده است. وي روزگار امامت امام رضا عليه اسلام را با پاك انديشي سپري كرد و سپس در رديف ياران امام جواد عليه‌السّلام قرار گرفت و در پيشگاه آن حضرت جايگاه ويژه‌اي به دست آورد و امام خشنودي خود را از وي بيان داشت. به نظر مي‌رسد كه وي در كنار صفوان بن يحيي كه نماينده امام جواد عليه‌السّلام در كوفه بود، به نمايندگي آن حضرت نيز برگزيده شده باشد. با اين همه در حيات صفوان در شهر كوفه شخصيت درجه دوم داشت و مسؤوليت رهبري شيعيان كوفه به عهده صفوان بن يحيي بود كه خود او نيز طي سخني به «بنان» كه همراه صفوان وارد مسجد كوفه مي‌شدند، گفت: اگر كسي پاسخ مسايل پيچيده را خواست، نزد من آيد و اگر كسي پاسخ مسايل حلال و حرام را طلب كرد، نزد شيخ[صفوان]برود. ابن سنان با اين سخنان زيبا و روشن، از حدود كار خود و مسؤوليت صفوان تصوير روشني به دست مي‌دهد و رهبري و وكالت صفوان را مي‌پذيرد و از او به عنوان پاسخگوي حلال و حرام ياد كرده و در اين زمينه او را بر خود مقدم داشت و در ضمن مسؤوليت و موقعيت خود را نيز بازگو نمود، لذا با توجه به اين روايت به نظر مي‌رسد كه شكل بندي رهبري در كوفه تا وفات صفوان به همين گونه بوده و تنها پس از وفات صفوان است كه ابن سنان در رأس شيعيان كوفه قرار گرفت. اگر چه كسي جز «طوسي» به وكالت محمد بن سنان اشاره‌اي نكرده است، اما با توجه به اين كه حضرت امام جواد عليه‌السّلام پس از صفوان نماينده‌اي تعيين نكرد و ايوب بن نوح به لحاظ اعتبار و موقعيتي كه داشت مي‌توانست نامزد اين مسؤوليت باشد، پس از ابن سنان و در دوره امامت امام هادي عليه‌السّلام نماينده حضرت در شهر كوفه گرديد و از سويي امام پس از مرگ ابن سنان (220 ه) وي را در رديف نمايندگان و بزرگاني (صفوان بن يحيي و ذكريا بن آدم و سعد بن سعد) كه بدرود زندگي گفته بودند، قرار داد و از او ستايش كرد و نيز طي سخني كه احتمالاً پس از مرگ ابن سنان فرموده است، تمام اتهامهاي نسبت داده شده به ابن سنان را رد كرد و فرمود: «... او هيج مخالفتي با من و پدرم نكرده است». علاوه بر اين وي از جانب امام جواد عليه‌السّلام مسؤول رساندن پيامي به شيعيان بصره نيز بوده است كه آن را كاري ساده و پيش پا افتاده نمي‌توان انگاشت و همچنين چهره‌هاي مشهوري مانند حسن و حسين بن سعيد[اهوازي]و محمد بن الحسين بن ابي الخطاب و شاذان از او روايت دارند و علي بن ابراهيم كه به شمار افراد مورد اعتماد است در كتاب تفسير خود از روايتهاي محمد بن سنان به عنوان فردي مورد اعتماد استفاده كرده است لذا با توجه به اين موارد، نمايندگي ابن سنان از جانب امام قابل توجيه است و مورد اعتماد بودن او را در پيشگاه امام و شيعيان بخوبي نشان مي‌دهد. از اين رو نكوهشهايي كه درباره وي آمده است، ناروا به نظر مي‌رسد. سرانجام محمد بن حسن بن سنان در سال 220 ه.ق پيش از شهادت امام جواد عليه‌السّلام چشم از جهان فروبست. شيعيان كوفه علاوه بر صفوان بن يحيي و محمد بن سنان، چهره‌هاي درخشان و برجسته ديگري نيز در ميان خود داشتند كه نام آنان بيشتر پيرامون روايتهايي كه از ابن سنان و صفوان شده است، ديده مي‌شود و از همصحبتي با آن دو بزرگوار برخوردار بودند و گويا براي اداره و نظم شيعيان كوفه مسؤوليتهايي متوجه آنها بوده و به اتفاق صفوان و ابن سنان مركزيتي تشكيل مي‌دادند كه كنار هم گذاردن فعاليتها و پيوندهاي آنان چهره گويايي از مركزيتي پرتلاش و موفق را به دست مي‌دهد. از آنجا كه اين چهره‌هاي نامدار به صورت مستقيم نماينده امام رضا و يا امام جواد عليهما‌السّلام نبودند، به نظر مي‌رسد كه مسؤوليت كمتري از آن دو بزرگوار داشتند و زير نظر آنها فعاليت مي‌كردند، برخي از اين افراد مانند: حسين بن سعيد اهوازي و ايوب بن نوح فرزند نوح بن دراج قاضي كوفه و فضل بن شاذان نيشابوري برجستگي خاص پيدا كردند. از آن ميان ايوب بن نوح از جانب امام هادي و امام حسن عسكري عليهماالسلام به عنوان وكيل در شهر كوفه برگزيده شد. نام گروهي ديگر كه در دوره آن حضرت و يا در نخستين سالهاي امامت امام هادي عليه‌السّلام وفات يافتند و يا پس از وفات امام جواد عليه‌السّلام فعاليت چنداني نداشتند در پي آورده مي شود.

### جعفر بن بشير

#### اشاره

وي در كوفه مي‌زيست و از موالي قبيله بجلي به شمار مي‌رفت و فردي پيشه‌ور بود و پارچه‌هاي ابريشمي مي‌فروخت. جعفر از اصحاب امام رضا عليه‌السّلام بود و از حضرتش روايت دارد و سخنانش مورد اعتماد و در پيشگاه شيعيان از منزلت والايي برخوردار بود. چهره‌هاي سرشناسي همچون صفوان بن يحيي و محمد بن خالد برقي از او روايت كرده‌اند و محمد بن حسين بن ابي خطاب روغن فروش يكي ديگر از افراد مشهور شيعه فراوان به حضورش مي‌رسيده و از روايتهاي او بهره مي‌برده است. ارتباط با صفوان بن يحيي كه خود پيشه‌ور بود و ابن ابي خطاب روغن فروش و بجا گذاردن كتابهايي مانند: «مكاسب» و كتاب «صيد» و كتاب «ذبائح» كه در موضوع پيشه‌وري است، نشان مي‌دهد كه در زمينه فعاليتهاي صنفي تلاش و فعاليت داشته است اما از چگونگي فعاليت و موقعيت وي در اتحاديه‌هاي صنفي كوفه اطلاعي در دست نيست. جعفر بن بشير گويا به عنوان چهره علني شيعيان كوفه فعاليت مي‌كرده است و براي گسترش و تحت پوشش قرار دادن اين فعاليتها از مسجد بهره مي‌برده است. مسجد وي در منطقه «بجيله» به طرف راه نجف قرار داشت و آنجا نماز مي‌گذارد كه تا نيمه اول قرن پنجم آباد بود.اين تلاش و كوششها شكنجه و آسيبهاي فراواني براي اين بزرگوار به همراه داشت كه به احتمال قوي بايد در سالهاي ناآرامي عراق (195ـ203 ه) روي داده باشد و سرانجام مأمون پس از شهادت امام رضا عليه‌السّلام و آمدن به بغداد او را نزد خود خواند و از او دلجويي كرد كه روشن كننده سياستهاي مأمون نيز مي‌تواند باشد. مأمون با اين حركت سياسي به يقين مي‌خواسته است، خود را دوستدار شيعه نشان دهد و خود را از انتساب قتل امام رضا عليه السلام، تبرئه كند كه به وضوح شخصيت ممتاز و در خور توجه جعفر بن بشير را در كوفه مي‌نماياند. سرانجام جعفر بن بشير پارچه فروش به سال 208 ه. پس از سالها رنج و تلاش، در راه مكه و در منطقه «ابواء» بدرود زندگي گفت و محضر امام جواد عليه‌السّلام را نتوانست درك كند.

### حسن بن محبوب

حسن فرزند محبوب بن وهب جعفر بن وهب از موالي قبيله بحلي بود. نياي بزرگ وي «وهب» اهل سند و از بندگان «جرير بن عبدالله بجلي» به شمار مي‌رفت، صاحب حرفه ي مهم ساخت زره جنگجويان بود و گويا امام علي عليه‌السّلام به همين خاطر خواستار خريدن وي از جرير شد، او كه راضي به فروختن وهب نبود، وهب را آزاد كرد و سپس به عنوان موالي قبيله بجلي شناخته شد. اما وي پس از آزادي حضور امام شتافت و خدمت آن حضرت را به پا داشت. اين رخداد بدون ترديد در دوره خلافت امام علي (ع) و در كوفه بايد اتفاق افتاده باشد، زيرا جرير در برابر درخواست حضرت توان رويارويي نداشته و از آنجا كه راضي به فروش نبوده، وهب را آزاد نموده است. سخن پيرامون وهب به همين جا خاتمه مي‌يابد و تا حسن بن محبوب مدارك هيچ اطلاعي از اين خانواده بدست نمي‌دهند. اما از آنجا كه حسن لقب «زره‌ساز» داشته است، مي‌توان گفت كه فرزندان وهب حرفه پدر را در پيش گرفته‌اند و به همين نام خوانده مي‌شدند. حسن چنان كه نواده‌اش جعفر بن محمد بن حسن ياد مي‌كند فردي ورزيده بوده و اين خصوصيت با حرفه وي همخواني داشته است. وي علاوه بر اندام عضلاني، گونه و چانه‌اي بي مو و صورتي تهي و قامتي ميانه داشت و از پاي راست مي‌لنگيد. حسن به زره‌سازي اكتفا نكرد و به فراگيري دانش پرداخت و به پيشاهنگان از گروه شيعيان پيوست اگر چه از چگونگي و زمان پيوستن وي به گروه شيعه اطلاعي در دست نيست، اما در دوره حضرت موسي بن جعفر عليه‌السّلام به عنوان يكي از شخصيتهاي معروف شيعه شناخته مي‌شد و از دانشمندن بنام دوره آن حضرت و امام رضا عليه‌السّلام به شمار مي‌رفت. و به پيشگاه آن دو امام رسيد و از آنان روايت كرد. حسن در دانش چنان شهره شد كه طوسي از او به عنوان يكي از ستونهاي چهارگانه زمان ياد كرده است و تأليفات چندي از وي به جا مانده كه از آن جمله كتاب تفسير است. ابن محبوب پس از امام رضا عليه‌السّلام چهره پنهان به خود گرفت و نامي از وي بر سر زبانها نيست و با توجه به فوت ايشان 224 ه. ق، به نقل از وي از امام جواد و امام هادي عليهماالسلام سخني در دست نيست. گرچه ابن نديم او را جزو اصحاب امام جواد عليه‌السّلام ذكر مي‌كند، اما ديگر علما به آن اشاره‌اي ندارند و به نظر مي‌رسد كه به پيشگاه امام جواد و امام هادي عليهماالسلام نرسيده باشد. با اين همه نمي‌توان او را جزو منحرفان به شمار آورد و مي‌توان گفت كه اتهام انحراف از سوي عد‌ه‌اي به سبب آنكه از علي بن ابي حمزه بطايني روايت كرده است، ناروا مي‌نمايد، زيرا حسن مورد تأييد امام رضا عليه‌السّلام بوده است و قريب به اتفاق علماي رجال او را فردي موثق و مورد اعتماد ذكر كرده‌اند. حسن بن محبوب گرچه خدمت امام جواد عليه‌السّلام نرسيد اما فرزندش محمد جزو اصحاب آن حضرت ذكر شده است و از آن امام بزرگوار روايت دارد. لذا بعيد به نظر نمي‌رسد كه محمد رابط ميان پدر و امام (ع) بوده و يا اينكه حسن بن محبوب بنا به اوضاع سياسي و يا اجتماعي، مجاز به ارتباط با امام جواد و امام هادي عليهماالسلام نبوده است.

## احمد بن محمد بن ابي نصر بزنطي

نياي وي از بردگان بيزانسي قبيله سكّون بود كه در جنوب مسجد شهر كوفه سكونت داشتند. ابي نصر پس از آزادي در رديف مواليان قبيله سكّون قرار گرفت و احمد نيز موالي زاده اين قبيله بود. وي از دانشمندان دوره امامت امام موسي كاظم و امام رضا عليهماالسلام به شمار مي‌رفت و در پيشگاه امام رضا و امام جواد عليهماالسلام از منزلت والايي برخوردار بود و نزد شيعيان مورد اعتماد شناخته مي‌شد. وي طي سفري كه خدمت امام رضا و امام جواد عليهماالسلام داشته به همراه صفوان و عبدالله بن جندب نماينده امام رضا عليه‌السّلام در اهواز و محمد بن سنان بوده است كه خود بيانگر موقعيت سياسي وي نزد جامعه شيعيان كوفه مي‌باشد. علاوه بر اين وي از امام رضا عليه‌السّلام كه عازم سفر مرو بود، در قادسيه استقبال كرد و مسؤوليت قسمتي از تداركات براي آن حضرت را به عهده گرفت. اين موارد بخوبي مي‌نماياند كه وي از افراد پرتلاش شيعيان كوفه بوده است و نقش بنيادي در اراده شيعيان آنجا داشته است. اما در دوره امام جواد عليه‌السّلام پيرامون وي سخن بسنده‌اي ديده نمي‌شود، اما از آنجا كه تركيب اصلي مركزيت كوفه تا فوت صفوان دست نخورده باقي مانده بود و همان افرادي كه در دوره امام رضا عليه‌السّلام فعال بودند، در اين دوره نيز در كنار هم به چشم مي‌خوردند، از اين رو به نظر مي‌رسد كه وي موقعيت خود را در رده بالاي شيعه حفظ كرده باشد. به هر حال وي دوره امام جواد عليه‌السّلام را با سلامت عقيده سپري كرد و در نخستين سال امامت، امام هادي عليه‌السّلام در سال 221 ه.ق وفات يافت.

## محمد بن حسين بن ابي‌الخطاب

وي در شهر كوفه مي‌زيست و فرد مورد اعتماد شيعه و جزو ياران امام جواد عليه‌السّلام بود. روايتهاي فراواني از او به جا مانده و بيش از شش كتاب نوشته است. محمد پيشه روغن فروشي داشت و چهره برجسته اي ميان شيعيان بود، زيرا از طريقي كه روايت مي‌كند، او را در رديف مسؤولين شيعيان كوفه مي‌نماياند. وي از افرادي مانند: صفوان بن يحيي و محمد بن سنان و محمد بن ابي عمير و حسين بن محبوب و جعفر بن بشير و احمد بن محمد بن ابي نصر بزنطي روايت دارد كه خود بيانگر فعاليتها و پيوندهاي سياسي وي مي‌تواند باشد. گرچه از تلاشهاي صنفي سياسي و يا مسؤوليتي كه عهده‌دار آن بوده اطلاع روشني در دست نيست. با اين همه بعيد نمي‌نمايد كه وي رابط ميان شخصيتهاي برجسته شيعه در بغداد ـ محمد بن ابي عمير ـ و كوفه بوده و حلقه اتصالي ميان نمايندگان و چهره‌هاي برجسته شيعه باشد. ابن ابي الخطاب عمر درازي داشت و پس از امام جواد عليه‌السّلام امام هادي و امام حسن عسكري عليهماالسلام را درك كرد و سرانجام در سال 262 ه وفات يافت.

## محمد بن خالد برقي

ابو عبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علي معروف به برقي بود. جد بزرگ وي محمد بن علي در شهر كوفه مي‌زيست و در قيام زيد بن علي عليه‌السّلام 122 ه.ق شركت كرد و پس از شهادت آن حضرت و پراكنده شدن يارانش دستگير و روانه زندان حاكم كوفه «يوسف بن عمر» گرديد و سپس به قتل رسيد. پس از كشته شدن وي، فرزندش عبدالرحمن و نواده‌اش خالد كه كودكي بيش نبود به طرف سرزمينهاي ايران فرار كردند و در «برق رود» كه يكي از آباديهاي شهر قم به شمار مي‌رفت، فرود آمدند كه جايگاه قبيله عنزه (تيره‌اي از قبيله خزرج) بود كه چند دهه پيش، پس از شكست قيام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث در «دير الجماجم» به اين منطقه متواري شده بودند. از اين زمان به بعد ديگر از عبدالرحمن و فرزندش خالد موالي زاده ابوموسي اشعري خبري در دست نيست و درباره سفر دوباره آنها به عراق اشاره‌اي نشده است. با اين همه، به نظر مي‌رسد كه محمد فرزند خالد، «برق رود» را ترك كرده باشد، زيرا علاوه بر اينكه به حضور امام موسي كاظم عليه‌السّلام رسيد، رد پاي او در بغداد و بيشتر در كوفه ديده مي‌شود كه از محمد بن ابي عمير بغدادي «پارچه فروش» و محمد بن سنان و احمد بن نصر و جعفر بن بشير عجلي و از صفوان بن يحيي روايت كرده است. محمد پس از شهادت امام موسي كاظم عليه‌السّلام فتنه گروه واقفه را پشت سر گذاشت و حضور امام رضا عليه‌السّلام رسيد و از آن حضرت روايت كرد، و پس از شهادتش در رديف ياران امام جواد عليه‌السّلام قرار گرفت و گويا در دوره امامت آن حضرت بدرود زندگي گفته باشد. اقامتگاه وي و زمان دقيق وفات و محل دفنش مشخص نيست. اما از آنجا كه بيشتر از مسؤولان مركزيت شيعيان در كوفه روايت كرده است، ظاهراً دركوفه مي‌زيسته و در ميان شيعيان شخصيتي برجسته داشته است.

## عبدالرحمن بن ابي نجوان

نام اصلي وي عمروبن مسلم و از مواليان قبيله تميم بود و در شهر كوفه مي‌زيست و از ياران امام رضا عليه‌السّلام به شمار مي‌رفت، پدرش در رديف پيروان امام صادق عليه‌السّلام بود. او نزد شيعيان كوفه از اعتبار ويژه‌اي برخوردار بود و از صفوان بن يحيي و محمد بن سنان و افراد مشهور ديگري مانند صفوان بن مهران شتردار و عبدالله بن بكير وابي بصير روايت دارد و افرادي چون حسين بن سعيد اهوازي و ايوب بن نوح و ابراهيم بن هاشم و محمد بن ابي عمير از او روايت كرده‌اند و كتابي به نام «البيع والشراء» از وي به جا مانده است. شواهد ياد شده دليل روشني بر اهميت و اعتبار اوست و به نظر مي‌رسد كه مسؤوليت حساسي نيز به عهده داشته است كه انتخاب نام مستعار عبدالرحمن را براي وي ضروري مي‌نموده است، زيرا نام مستعار در فعاليتهاي پنهاني و در رويارويي با دولت و منحرفان كاربرد داشته است. جز اين چهره‌هاي مشخص كه ذكرش گذشت، كسان درخور توجه ديگري نيز از پيروان امام جواد عليه‌السّلام در كوفه مي‌زيستند كه شرفياب شدن به حضور امام خود بهترين گواه برجسته بودن آنان است. اما از آنجا كه موقعيت آنها در شهر كوفه و پيوند آنان با صفوان و ابن سنان، نمايندگان امام، از ديد ما پنهان است و يا آگاهيهاي كافي پيرامون آنها به چشم نمي‌خورد، از اين رو نتوانستيم آنها را جزو نيروهاي مركزي به شمار آوريم، لذا ياد آنان را در پايان بحث قرار داديم. 1ـ مروك بن عبيد بن سالم بن ابي حفصه نام اصلي وي «صالح» است. او فروشنده مرواريد بود و از پيروان امام جواد عليه‌السّلام به شمار مي‌رفت و از بستگان نشيط بن صالح خدمتگزار امام موسي كاظم عليه‌السّلام بود و نزد شيعيان فردي مورد اعتماد شناخته مي‌شد. برخي از شيعيان او را مولي دانسته و از مواليان عمار بن مبارك عجلي ذكر كرده‌اند. از فعاليتها و محل سكونت ابن عبيد اطلاع كافي در دست نيست، اما از آنجا كه وي از افرادي مانند ابراهيم بن ابي بلاد وعلي بن حسن بن ابي فضال و احمد بن نضر و عبدالرحمن بن ابي حماد (كه در كوفه مي‌زيستند) و منصور بن عباس و يعقوب بن يزيد (كه در بغداد زندگي مي‌كردند) روايت كرده است، به نظر مي‌رسد كه ابن عبيد يا در يكي از دو شهر كوفه و بغداد به سر مي‌برده و يا مسؤوليتهايي در يكي از اين دو شهر داشته است و يا احتمالاً به خاطر فروش مرواريد به يكي از اين دو شهر رفت و آمد مي‌كرده است. و اما اين كه وي به چه منظور نام مستعار انتخاب كرده و يا در صنف فروشندگان مرواريد چه نقشي داشته است، اطلاعي در دست نيست. 2ـ موسي بن عمربن بزيع وي از اصحاب امام جواد و سپس امام هادي عليهماالسلام بود و نزد شيعيان فردي مورد اعتماد شناخته مي‌شده است موسي از موالي منصور خليفه عباسي و عموزاده محمد بن اسماعيل بن بزيع بود. 3ـ احمد بن عبدالله كوفي از اصحاب امام جواد عليه السلام. 4ـ ابوسكينه كوفي از اصحاب امام جواد عليه السلام